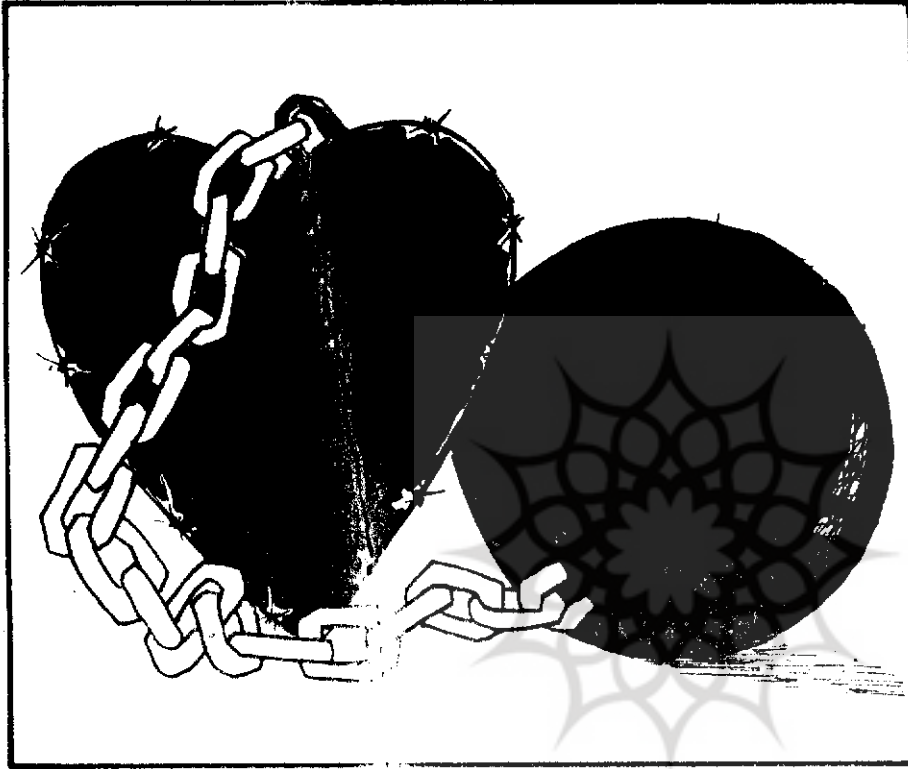


# کافر کیست



فِي الْكِتَابِ وَالْمِثْقَالِ  
الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ  
فِيهِمْ (سورة بینه - ۶)

سورده زردشت نیز باید گفت یک بحث کلامی قدیمی هست که پیامبر بود، یا نه و زردشتی ها - بادصلاج - اهل کتاب هستند یا نه، ولی اولاً ملاحظه تعلیمات او این گمان را تائید می کند که پیامبر بوده است. ثانیاً در عمل جمهوری اسلامی زردشتی ها را هم در ردیف یهودیها و مسیحی ها پذیرفته است. در مورد کفار مسئله کاملاً قابل توجه است. به چه کسی می گویند کافر؟ اطلاعات آن در عرف و احیاناً درلسان اخبار و آیات مختلف است و طبعاً حکم همگی یکسان نیست. برای بررسی این مسئله که کافر کیست و حکمش در جامعه اسلامی چیست

**\* یکی از مصادیق قطعی کافر شرک است، بطور کلی می توان گفت کسیکه شریک بیاورد و نیروی دیگری را رسماً در عرض خداوند مؤثر بداند کافر است.**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه: بحث پیرامون این است که اگر بر مبنای حکومت واقعی اسلامی مستقر نبند و بر مبنای دولت افراطی تحت چه ضوابطی می پذیرد؟  
حکومت اسلامی را باید به گونه ای بنا کرد که بر مبنای عدل و انصاف و بر مبنای شریعت استوار باشد. با توجه به اینکه هر یک از مذاهب و تفرقه های مختلف که در جامعه اسلامی وجود دارد، باید در نظر گرفته شود و با در نظر گرفتن این موارد، ضوابطی باید تعیین شود که بر مبنای عدل و انصاف باشد و بتواند به نفع تمام افراد جامعه عمل کند.  
در این بحث، ما سعی می کنیم تا حد امکان به این موضوع بپردازیم که چه کسانی را می توانیم کافر نامیم و چه کسانی را نه. این بحث را می توانیم از دو جنبه بررسی کنیم: یکی از جنبه فقهی و دیگری از جنبه اجتماعی.  
از جنبه فقهی، کافر کسی است که با وجود آگاهی از حقایق دینی، عمداً از اسلام انصراف دهد. این شامل کسانی می شود که در زمان جاهلیت یا در زمان نبوت با کفر خود را اعلام کرده اند. همچنین کسانی که در زمان نبوت با کفر خود را اعلام کرده اند و بعد از آن با کفر خود اصرار دارند.  
از جنبه اجتماعی، کافر کسی است که با وجود آگاهی از حقایق دینی، عمداً از اسلام انصراف دهد و به نفع خود یا گروه خود عمل کند. این شامل کسانی می شود که در زمان جاهلیت یا در زمان نبوت با کفر خود را اعلام کرده اند و بعد از آن با کفر خود اصرار دارند.  
در این بحث، ما سعی می کنیم تا حد امکان به این موضوع بپردازیم که چه کسانی را می توانیم کافر نامیم و چه کسانی را نه. این بحث را می توانیم از دو جنبه بررسی کنیم: یکی از جنبه فقهی و دیگری از جنبه اجتماعی.  
از جنبه فقهی، کافر کسی است که با وجود آگاهی از حقایق دینی، عمداً از اسلام انصراف دهد. این شامل کسانی می شود که در زمان جاهلیت یا در زمان نبوت با کفر خود را اعلام کرده اند. همچنین کسانی که در زمان نبوت با کفر خود را اعلام کرده اند و بعد از آن با کفر خود اصرار دارند.  
از جنبه اجتماعی، کافر کسی است که با وجود آگاهی از حقایق دینی، عمداً از اسلام انصراف دهد و به نفع خود یا گروه خود عمل کند. این شامل کسانی می شود که در زمان جاهلیت یا در زمان نبوت با کفر خود را اعلام کرده اند و بعد از آن با کفر خود اصرار دارند.

حکومت اسلامی بدون شک مسلمان را در محدوده خود بعنوان یک عضو از جامعه اسلامی می پذیرد اما باید بین مسلمان کیست و ضابطه اش چیست؟ این قسمت اصلی سخن امروز است که بحث خواهیم کرد. دارندگان ادیان سه گانه، یهودی و مسیحی و زردشتی را هم طی شرائطی قطعاً می پذیرد و مهمترین شرط آن ایستادن که کفر نوزند (نه اعتقاداً و نه عملاً بصورت همدستی با کفار)

بحث گسترده‌ای لازمست و خوشبختانه آیات و اخبار و بخصوص در آنچه معمولاً سنت نامیده میشود در اسلامی و رفتار پیامبر با افراد مختلف و معاهده ها و غیره آنقدر هست که بتوان به نتایج جالبی دست یافت، درصحت امروز نه می‌خواهیم و نه می‌توانیم این بحث را بطور کامل دنبال کنیم اما برای اینکه گوشه‌ای از گستردگی بحث نمایان شود تنها یک بررسی مختصر از مفهوم کافر برحسب آیات قرآن ارائه می‌کنم و بدین ترتیب مجموعه صحبت امروز پس از این مقدمات - سه قسمت میشود یکی اینکه کافر کیست و حکمش چیست و دیگر اینکه مسلمان کیست و سرم سوال و جواب.

اما قسمت اول: اصولاً کلمه کفر به معنی پوشاندن است و اینکه می‌گوئیم کافر یعنی کسی که فطرت خود را مخفی می‌کند. در آیات قرآن غالباً کلمه کفر و مشتقات آن (مثل کفر - یکفر - کافرون - کفار...) بصورت سطلق آمده و نیاز به تفسیر دارد یعنی همین سوال ما که می‌گوئیم «کافر کیست؟» در آن موارد جا دارد اما پاره‌ای از مصادیق کافر از بعضی آیات استفاده میشود که همانها طبق قاعده «اقرآن یفسر بعضه بعضاً» میتواند موارد اطلاق را تفسیر کند و در واقع سوال ما را تاحدی پاسخ میدهد. باتوجه به این آیات سعی می‌کنیم به اقسام کافر برسیم:

«لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ» (سوره مانده آیه ۷۳)

یعنی کسانی که گفتند خداوند سومین از سه تا است کافر شدند. منظور مسیحیانی است که معتقد به آب و ابن و روح القدس در عرض یکدیگر بودند. بطور کلی میتوان گفت کسی که شریک بیاورد و نیروی دیگری را رساند، عرض خداوند موثر بداند کافر است. پس یک مصداق - قطعی کافر «مشرك» دنیروی ایزد و غیرین در ردیف هم قابل باشد یا بطریق دیگر.

«وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فِيهِمْ مِنْ أَمْنٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ» بر دو گونه شدند مومن و بعضی کافر (البقره -

۲۵۳) در اینجا کفر در مقابل ایمان به غیب قرار گرفته و نظیر آن در قرآن فراوان است. از اینگونه آیات بر می‌آید که مصداق دوم کفر کسی است که منکر عالم غیب و تاثیر آن بر عالم شهادت باشد. یعنی اصالت را به ماده بدهد. ماتریالیست باشد.

- مصداق سوم و قطعی کافر در قرآن کسی است که منکر اصل دوم دین یعنی معاد باشد:

«قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَأَنبِئَاكَ السَّاعَةَ» (سوره سبأ آیه ۳)

یعنی «کافران گفتند روز بازپسین خواهد آمد». در این مورد اگر آیه‌ای هم نبود مطلب روشن بود زیرا انکار معاد مستلزم انکار هدف دار بودن عالم و مستلزم قول به کور بودن و بی هدف بودن هستی

**\* انکار عالم غیب یکی دیگر از مصادیق کافر است یعنی کافر کسی است که منکر عالم غیب و تاثیر آن بر عالم شهادت باشد، یعنی اصالت را به ماده بدهد، ماتریالیست باشد.**

**\* انکار معاد مستلزم انکار هدف دار بودن عالم و مستلزم قول به کور بودن و بی هدف بودن هستی است و آنها هم اصالت ماده بر می‌گردد، بعلاوه انکار معاد با توجه به اینکه می‌بینیم در این دنیا مردم به جزای خوب و بدشان نمی‌رسند مستلزم انکار عدالت خداوند است و خدای غیر عادل اصلاً خدا نیست پس باز هم منتهی به انکار خدا می‌شود.**

است و آنها هم اصالت ماده بر می‌نزد. بعلاوه انکار سعادت با توجه به اینکه می‌بینیم در این دنیا مردم به جزای خوب و بدشان نمی‌رسند مستلزم انکار عدالت خداوند است و خدای غیر عادل اصلاً خدا نیست. پس باز هم منتهی به انکار خدا میشود.

- مصداق چهارم کافر - برحسب آیات - کسی است که منکر نبوت خاصه پیامبر اکرم (ص) باشد. آیه‌ای که میتواند دلالت بر نبوت این قسم از کفر بکند اینست که میفرماید «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كُنَّا مُرْسَلًا» یعنی «کافران گفتند تو از سوی خداوند ماموریت نیافته‌ای»

البته این آیه خودی خود دوپهلوست و دلالت صریحی بر مطلوب ما ندارد زیرا وقتی به شخصی می‌گوئیم «تو را کسی نفرستاده» دو معنی دارد «یکی اینکه کسی بوده و ترا نفرستاده و دیگر اینکه «کسی نبوده تا ترا نفرستد». پس این آیه ممکن است ناظر به کفر بمعنی انکار مبدء هم باشد و حتی احتمال معنی دیگری را هم می‌دهد که انکار نبوت عامه با قبول مبدء باشد که بعد از این خواهیم گفت.

اما آیه دیگری که صریحتر است اینست که می‌گوید: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ يُرْفَعُونَ» (فرقان ۴/۷) یعنی «کافران گفتند این قرآن فقط تهمتی است که او به خدا بسته است».

این آیه، برخلاف آیه قبل، اثباتی است یعنی وقتی مثلاً - می‌گوئیم «به فلانی تهمت زده‌اند» فلانی حتماً «باید باشد تا متهم شود» پس معنی آیه با احتمال قوی اینست که «این کافران خدا را قبول دارند ولی نبوت تو و صحت قرآن را منکرند». البته احتمال ضعیف دیگری هم هست که گویند منکر نبوت عامه باشد احتمال ضعیفتر اینکه با این سخن بخواد اصل مبدء را هم منکر شود. بنابراین برحسب ظاهر این آیه منکر نبوت خاصه حضرت رسول (ص) هم - حتی اگر اصل مبدء، و اصل نبوت عامه را بپذیرد کافر است البته علم هم فتوا داده‌اند. مثلاً در توضیح المسائل امام مسئله ۱۰۶ ملاحظه می‌کنیم: «کافر یعنی کسی که منکر خداست یا برای خدا شریک قرار می‌دهد یا پیغمبری حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله (ص) را قبول ندارد نجس است و هم چنین اگر در یکی از آنها شک داشته باشد».

در اینجا بنسبیت لازم است به مسئله طهارت اهل کتاب اشاره کنیم. طبق ظاهر این آیات و براساس متن توضیح المسائل که نقل کردم اهل کتاب (یعنی مسیحی، یهودی و زرتشتی) هم چون منکر نبوت خاصه پیغمبر اکرم (ص) می‌باشند نجس هستند. در تحریرالوسیله (که در اصل تألیف مرحوم سید اصفهانی است و توسط امام بازنویس و شرح یافته در صفحه ۶۹

که نتایج مثبتی بدست آید، ولی همانطور که انتظار میرفت، نمایندگان کشورهای استعمارگر که خود باعث فلاکت اقتصادی کشورهای مستعمره بودند حتی حاضر نشدند که مشکلات تجاری کشورهای کم رشد و خاصه تغییر رابطه مبادله را بریزان این کشورها مورد تأیید قرار دهند، و حتی هنگامیکه راث بافشاری کشورهای عقب مانده این حقیقت مورد تأیید قرار گرفت، سازمان ملل که در نهایت حامی منافع آنها بود از توصیه پافراتر نهاد.

تمامی این دلایل و شواهد نمایانگر این واقعیت تلخ میباشد که روابط فعلی حاکم بر بازارگانی جهانی، کشورهای زیر سلطه را در لایلی چرخهای صنعتی خرد می کند و تمامی سازمانهای بین المللی نیز که در ظاهر داعیه دفاع از حقوق ملتها را دارند، در نهایت تأمین کننده منافع و اهداف شوم تجارت خارجی به نفع کشورهای صنعتی می باشند. در چنین وضعی جوامع کم رشد ناگزیرند کوششهای شدیدی برای پایان دادن به تبعیت اقتصادی و سیاسی و تغییر جهت اقتصاد ناسالم خویش بکار ببرند و برای گسستن و پاره کردن این روابط ناعادلانه با بسیج عمومی برای تولید و احیای کشاورزی و صنایع در خدمت آن، با کمترین میزان واردات بوسیله برقراری تعرفه های گمرکی، خود را از رابطه معادلات اقتصاد جهانی بیرون بکشند و از حل شدن بیشتر خودشان در سیستم استکبار جهانی و همچنین روابط استعماری تحدید شده بر تجارت ممانعت به عمل آورند و در این کوشش نیز همچنانکه بارها تجربه شده است باید پیش از آنکه بیاری دنیای صنعتی و نیمه صنعتی چشم امید داشته باشند، از نیروها و امکانات و منابع طبیعی و انسانی خویش مددگیرند و این مهم نیز امکان پذیر نیست مگر با آگاهی ملت‌های تلاش و کوششی که شاید بیشتر از دهها سال بطول بیانجامد.

والسلام

پاورقی (۱)

زیرا صادرات مواد خام و تبدیل شده کشاورزی و طبیعی مانند نفت، پنبه و کتان و چوب... به کشورهای صنعتی ارزش افزوده ای را که کشورهای کم رشد براحتی میتوانند آنرا بدست آورند بطور صعودی بواسطه کار روی آن مواد و تنوع و تکثیر کالاهای مختلف و در نتیجه صادرات آنها به همان کشورها بطور سیل آسا وارد کشورهای استعمارگر میکند و هرچه میزان تولیدات مواد خام بیشتر باشد، ارزش افزوده آن برای ممالک صنعتی بیشتر است.

## کافر ....

شده) ص ۱۱۸ جلد اول نیز اینطور می خوانیم: «العاشر (دهم از نجاسات) الکافر و هومن انتحل غیر الاسلام او انتحله و جحد ما یعلم من الذین ضرورتا بحیث یرجع جحوده الی افکار الرساله اوتکذیب النبی صلی الله علیه و آله...» اما مرحوم آیت الله حکیم از کسانی بود که فتوا به طهارت اهل کتاب داد.

- مصداق پنجم کفر کسی است که منکر نبوت عامه باشد یعنی با قبول خداوند معتقد باشد ارسال پیامبر ضرورت ندارد یا امکان ندارد.

مرحوم استاد شهید مطهری در داستان راستان ضمن نقل داستان ابواسحاق صابی و سیدرضی میگوید: صابی مذهبها منکر نبوت عامه هستند. کفر این افراد با توجه به کفر منکر نبوت خاصه بطریق اولی ثابت است و نیاز به استدلال ندارد. انکار نبوت عامه هم گاهی مطلق است و گاهی شخص توجیهاتی نسبت به ضوابط نبوت می کند که منتهی به انکار آن - بطریق مورد نظر قرآن - میشود. برای مثال یکی از اساتید جامعه شناسی که فعلا استاد ممتاز و بازنشسته و در قید حیات است در کلاس ضمن احترام دائمی و جدی که به پیامبر و خاندانش قائل بودمی گفت آن حضرت قطعاً ادعای نبوت خود صادق بود، در حالی که خود استاد در آن زمان منکر اصل خدا بود چه رسد به نبوت عامه و خاصه، و منظور ایشان این بود که انسان ممکن است به حدی از اعتلای درونی برسد که احساس کند پیامی برای جامعه خود دارد و حد اعلای آن احساس پیامبری بصورت نزول وحی است.

اینگونه توجیهات نیز در واقع مساوی با انکار نبوت عامه و مستلزم کفر است. کسروی هم شاید بکنوع پیامبری غیر متکی به وحی برای خود قائل بود.

از آیات قرآن، تا آنجا که من یافته‌ام، بیش از این پنج مصداق قطعی برای کافر بر نمی آید. البته علمای فقه و اصول بر اساس سرایت دادن ملاک حکم یا باصطلاح تنفیح مناهات منکر ضروری را هم کافر می دانند، یعنی اینکه شخصی چیزی را که قطعاً جزء فروع دین است منکر شود بطوری که انکار آن بازگشت به انکار رسالت یا مبدء یا معاد بکند.

برای مثال نماز را در دین منکر شود یا اصل ولایت اولی الامر اصل ولایت فقیه (نه حدود آنرا) که ضروری اسلام است منکر شود. شاید انکار متن قرآن و سندیت آن که در آیه فوق ملاحظه شد نیز از قبیل انکار ضروری باشد. البته تا اینجا هنوز به روایات مراجعه نکرده ایم و به تفاوت‌های مشرک و مرتد و کافر هم نپرداخته ایم. اگر فرصت باشد به روایات مراجعه کنیم جای بحث بیشتری خواهد بود برای مثال در مورد کسی که مبدءاً و معادراً نمی پذیرد و مشرک هم نمی آورد و نیز درباره منکر نبوت خاصه بخصوص از اهل کتاب هنوز میتوان صحبت کرد، مورد مهم دیگر که قابل توجه است، انسان بی طرف غیر معاند است که نه تصدیق به اصول سه گانه دین می کند و نه منکر آنها میشود، اعم از اینکه در حال تحقیق باشد یا نباشد. مورد خاص دیگر که مهم است شخصی است که دین دارد و حتی موحد است ولی دین او غیر از ادیان چهارگانه است. اما از نظر حکم شرعی و فتوا واضح است که ایندو مورد با توجه به اینکه حدوسط میان مسلمان و کافر، یعنی نه مسلمان و نه کافر یا هم مسلمان و هم کافر نداریم، در ردیف کفار قرار می گیرند، و در فتوای امام بود که «شک کننده هم کافر است»

البته بحث در کلمه نداریم زیرا امکنت کسی کلمه کفر را با یک معنی نسبی لحاظ کند. در مواردی به مرتکب گناه کبیره هم در روایات، اطلاق کافر شده است ولی بطور مسلم این یک معنی مجازی است و کفر و اسلام نسبی نمی توانند ملاک احکام قطعی باشند. بر هر یک از دو عنوان «مسلم و کافر» احکامی قطعی بار میشود و مثل طهارت و نجاست، حلیت و حرمت معامله، صحت و بطلان ازدواج و غیره و این احکام نمی توانند بر موضوعات نسبی و کش دار بار شوند. موضوع حکم باصطلاح باید صریح و منجز باشد. میشود گفت نسبتاً مسلمان و نسبتاً کافر و معنی آنرا هم می فهمیم ولی نمیشود گفت نسبتاً پاک، نسبتاً نجس، یا این معامله، نسبتاً صحیح و نسبتاً باطل است. به اینجا که میرسیم ناچاریم مرز را مشخص کنیم و به مصداق قطعی مؤمن و کافر برسیم. تا اینجا پاسخ سوال اول یعنی «کافر کیست» تمام شد.